

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

#### فصل (۳).

فِي أَنَّ الْوُجُودَ خَيْرٌ مَحْضٌ.  
هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ إِنَّمَا تَتَضَحَّى حَقٌّ اِتِّصَافُهَا بَعْدَ مَا ثَبَتَ أَنَّ لِمَفْهُومِ الْوُجُودِ الْمَعْقُولِ الَّذِي مِنْ أَجْلِ الْبَدِیْهِاتِ الْأَوَّلِیَّةِ مُصَدِّقاً فِی الْخَارِجِ وَ حَقِیْقَةً وَ ذَاتاً فِی الْأَعْيَانِ وَ أَنَّ حَقِیْقَتَهَا نَفْسُ الْفِعْلِیَّةِ وَ الْخُصُولِ وَ الْوُقُوعِ لَا بِالْمَعْنَى الْمَصْدَرِی كَمَا ظَنَّهُ الْمُتَأَخِّرُونَ كُلُّهُمْ.<sup>۱</sup>

تقریباً می شود گفت که این بحث یک بحث

کلامی است که فلاسفه در مباحث فلسفی خودشان

ذکر کرده اند و به طور کلی بحث خیر و شر یک بحث

دامنه داری است و از زمان های گذشته مطرح بوده

است و آنچه در عالم اتفاق می افتد یا داخل در دسته

خیرات است و یا داخل در دسته شرور است.

تقسیم بندی مبدأ عالم در کلام قدمای اصحاب ادیان

قدمای از اصحاب ادیان به طور کلی مبدأ عالم را

تقسیم به دو منشأ و مبدأ کرده اند؛ یکی مبدأ خیرات

به نام یزدان و یکی هم مبدأ شرور به نام اهرمن. و از

آنجایی که ماهیت خیر را به طور کلی مغایر با ماهیت

شر می دانند و از امر واحد غیر از واحد سر نمی زند،

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۴۰.

بنابراین ملزم شده‌اند به اینکه مبدأ برای حقایق را دو چیز بدانند و دو چیز و دو مبدأ و دو عنصر موجب برای اشیاء خیر و اشیاء شر هستند.

تعریف خیر و شر در کلام قدمای اصحاب ادیان

بعد در تعریف خیر و شر مطرح کرده‌اند که خیر آن چیزی است که ملائم با طبع انسان باشد و یا به تعبیر اوسع آن چیزی است که مرتبه غایت کمالی وجود هر شیئی را او معین می‌کند، او خیر می‌شود. هر چیزی که موجب بشود یک شیء به آن مرتبه کمالی خود برسد خیر است و هر چیزی که مانع بشود که شیئی به مرتبه کمالی خود برسد شر است. بعد دیگر مثال‌ها و اینها که خب خیلی هست و **إلى ما شاء الله وجود دارد، كُلُّ مَا فِي عَالَمِ الْوُجُودِ هُوَ مِثَالٌ وَ مِصْدَاقٌ لِهَٰذَيْنِ الْمَبْدَئَيْنِ وَ لِهَٰذَيْنِ اتِّصَافَيْنِ!**

نظر اشاعره و معتزله در خصوص خیر و شر

اما در این مسئله که حقیقت خود اصل خیر و شر چیست، مخصوصاً بین معتزله و اشاعره اختلافات زیادی شده است. در بحث خیر و شر اشاعره قائل به عدم تحقق خیر و شر بلکه امر واحد از مبدأ اعلی هستند و درمقابل آنها معتزله قائل به دو امر خیر و

شر و طبیعتاً دو اراده و دو مشیت مختلف از ناحیه باری تعالی نسبت به مسئله خیر و شر نسبت به وقایع و حوادث هستند. این بحث کلامی و دامنه‌دار همین‌طور بوده است و بالتّبع فلاسفه را هم از این نقطه‌نظر وارد در این بحث‌ها کرده است. چون فلاسفه در بحث توحید ذاتی، توحید اسمائی، صفاتی و فعلی ناچار هستند که به این مسئله بپردازند.

اگر ما قائل به توحید هستیم، آن توحید در همه وقایع یکسان خواهد بود. توحید کثرت بر نمی‌دارد و مغایرت به خود نمی‌گیرد بنابراین نمی‌توان درمقابل بعضی از افعال، او را منتسب به خدا دانست و درمقابل بعضی از افعال دیگر، او را [منتسب به] غیر از خدا دانست. اگر به توحید قائل هستید، در توحید افعالی همه افعال به فاعل واحد برمی‌گردد و اگر قائل به توحید صفاتی هستید، همه صفات در عالم به صفت واحد و به صفات او برمی‌گردد و اگر قائل به توحید ذاتی هستید، همه تعینات مبدأ واحدی دارند! بنابراین بالتّبع در مسائل فلسفی نیز بحث از

خیر و شر مطرح است. البته متکلمین در اینجا خیلی این بحث را ادامه دادند و شاید مهم‌ترین بحث کلامی بعد از بحث در صانع، همین مسئله خیر و شر است. هیچ مسئله‌ای در کلام به اندازه مسئله خیر و شر مورد بحث قرار نگرفته است و از نقطه نظر دیدگاه عامیانه بسیار بحث جالبی است به جهت اینکه ما به هر تعریفی که بخواهیم خیر و شر را تعریف کنیم، اگر بخواهیم این طور تعریف کنیم که **كُلُّ شَيْءٍ يُلَائِمُ النَّفْسَ وَ هُوَ خَيْرٌ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَا يُلَائِمُ النَّفْسَ وَ هُوَ شَرٌّ**، حوادث و پدیده‌های در عالم نسبت به انسان دو گونه هستند؛ بعضی‌ها ملائم با طبع هستند مانند خوشی‌ها، راحتی‌ها، تفریح‌ها، تفرج‌ها، غذاها و لذت‌ها که همه اینها اموری هستند که ملائم با طبع هستند و در مقابل اینها ناراحتی‌ها، ضیق‌ها، مرض‌ها، مرگ و میرها، زلزله‌ها، و آفات سمائی و ارضی که اینها قطعاً غیر ملائم با طبع هستند و شکی در این مسئله نیست که اینها جزو شرور هستند. بنابراین آنجا بحث و اشکال تعدد مبدأ [مطرح می‌شود] یا اگر ما قائل به تعدد مبدأ نشویم، مبدأ واحد خالق خیر و شر در اینجا مطرح می‌شود

که خدای متعال هم خالق خیر است و هم خالق شر است درحالی که استناد شر به خدای متعال قطعاً باطل است و باید برای این جوابی پیدا کرد.

اگر [قائل به] این مسئله توسعه در تعریف [باشیم] که خیر را به معنای مسیری که موجب رشد و کمال هر وجودی می شود [می داند] و شر را آن مانعی [می داند] که شیء اعم از انسان، حیوان، جماد، نبات و هر چیزی را از رسیدن به آن کمال مانع می شود، اگر به این کیفیت بدانید دوباره اشکال متکلمین در اینجا مطرح است. روی این حساب که بسیاری از پدیده ها را در عالم می بینیم که در مرتبه تکاملی خودشان متوقف می شوند و صوارف و موانعی می آید و آنها را از رسیدن به آن نقطه کمالی مانع می شود. اگر کمال برای یک گیاه را بیرون آمدن از زمین و رشد و نمو و رسیدن به یک درخت و ثمر دادن بدانیم و آن نقطه ثمر خودش که می خواهد به آن برسد را نقطه کمالیه برای این گیاه بدانیم آن وقت باید صوارف و موانعی که ممکن است در این وسط پیدا بشود مثلاً شخصی می آید و این گیاه را می کند

یا حیوانی می‌آید و این گیاه را می‌خورد یا اینکه برفی می‌آید و این گیاه را خشک می‌کند، باید اینها را شرور بدانیم. بنابراین اگر بگوییم که آمدن برف در جای دیگری خیر است، نسبت به این گیاه شر می‌شود! اگر بگوییم که علف خوردن برای حیوان حکم یک غذا است و خیر است، خوردن این علف به این خصوص که می‌توانست تبدیل به درخت بسیار بالابند و پرثمری گردد برای او شر است! به‌طور کلی این انسان‌هایی که در راه کمالی خودشان به آفتی برمی‌خورند، مرگ و میری پیدا می‌کنند، مرضی پیدا می‌کنند و چه‌بسا مسائلی پیدا می‌کنند، [این مسائل برای اینها شر است]! افرادی هستند که اینها بسیار انسان‌های مستعد و ظروف مستعدی هستند و یک‌مرتبه یک مرض پیدا می‌کند و دیگر به‌طور کل تا آخر عمر زمین‌گیر می‌شوند و آنها را از رسیدن به تمام مقاصدی که منوی آنهاست باز می‌دارد! و یا اینکه آفتی برای او پیدا می‌شود و عقل و هوش و استعداد آن همه از بین می‌رود و مبتلا به جنون می‌شود و **هَلُمَّ جَرّاً!** شکی نیست در اینکه آنچه در این عالم اتفاق می‌افتد از نقطه‌نظر ظاهر قبل

از رسیدن به آن تحقیق باطنی خودش، این شیء قطعاً  
از آن مرتبه کمالی و رشد خودش محروم می‌شود.  
پس باید همه اینها را شرور بدانیم.

اشکالات وارده بنا بر قبول قول برگشت شرور به خدا

بعد دوباره بحث به اینجا برمی‌گردد که آیا این  
شرور مبدأ دیگری غیر از خدای متعال دارد؟! خب  
مسئله ثنویت و قائل به تعدد مبدأ شدن پیش می‌آید  
که خود او هم قطعاً باطل بالضروره است و بنابراین  
چاره و علاجه نیست از اینکه بگوییم: مبدأ این  
شرور خدای متعال است و همه اینها به او  
برمی‌گردد! دوباره محذور این مسئله مطرح می‌شود  
که چطور ممکن است عمل عبث و لغوی از یک  
فاعل حکیم که در افعال خودش رعایت حکمت را  
می‌کند سر بزند که عدم آن عمل و فعل، بر وجود او  
رجحان دارد؟! این اشکال در آن مرتبه فاعلیت و  
حکمت پروردگار لازم می‌آید و بالتبع در خود  
عالمیت و قادر بودن و مرید بودن او هم ایراد وارد  
می‌شود؛ یعنی در قدرت او که این قدرت باید  
براساس حکمت اعمال بشود، این قدرت براساس  
غیر حکمت و امور عبث و لغو و اموری که مرجوح

از نفس الأمر و واقع هستند اِعمال می شود! این از یک طرف.

جواب فلاسفه به اشکال مذکور

از طرف دیگر فلاسفه در اینجا در مقام جواب برآمدند و به طور کلی مطرح کرده اند که اصل در عالم، وجود است حالا چه وجود وجودی باشد که وجود غنی بالذات باشد و آن وجود بر همه تعینات اشراف داشته باشد یا اینکه وجود وجود ناقص باشد، بالأخره او هم حصه ای از وجود دارد. چون وجود خیر محض است و غیر از خیریت از او نشأت نمی گیرد بنابراین در هر جا که وجود است، او مساوی با خیر است و در هر جا که وجود نیست، مساوی شر است. بنابراین هر چیزی که در خارج وجود پیدا می کند عبارت از خیر است. الآن این گیاهی که در اینجا [از زمین بیرون] آمده است، به همین مقدار که این گیاه بیرون آمده است خیر است! اگر این مقدار از گیاه بیرون نمی آمد، آنجا شر بود پس این مقدار از خیر در عالم وجود تحقق پیدا کرده است و بقیه اش که نیست، نیست و شر هم که امر عدمی است. وقتی که حیوانی آمد این گیاه را خورد

دیگر این گیاه وجود ندارد، حالا عدم آن شر است و شر هم که یک امر عدمی است و عدم هم که وزانی ندارد که انسان بخواهد روی آن حساب باز کند.

این کتابی که الآن وجود خارجی پیدا کرده است خیر است و عدم او شر است و [با] همین وجود الآن در اینجا خیریت هست. وقتی که این کتاب به صورت دیگری دربیاید دوباره آن وجود خیر است و **و هَلُمَّ جِراً!** انسان تا وقتی سالم است خیر است و مریض که می شود باز این وجود مرض خیر است! تبدل به حالی پیدا می کند خیر است و از این حال به حال دیگر می شود و مرگ برای او پیدا می شود [خیر است]. خود مرگ عبارت از یک عبور است و آن هم خیر است! به طور کلی آنچه در عالم اتفاق می افتد چون منشأ وجودی دارد و خود وجود خیر است، پس آنچه در عالم اتفاق می افتد هم خیر است. پس خیر یک مبدأ دارد و همه این مبادی به مبدأ واحد برمی گردد و «هرچه آن خسرو کند شیرین بود»<sup>۱</sup> در

---

<sup>۱</sup> . دیوان شمس، غزل ۸۲۰:

هر چه آن خسرو کند شیرین کند \*\*\* چون درخت تین که جمله تین کند

واقع ما چیزی جز خیر نداریم! این مطلبی بود که فلاسفه در اینجا مطرح کرده‌اند و مرحوم آخوند هم در اینجا متعرض این مسئله می‌شود. ما بیان این مطلب در این جلسه را به همین مقدار اکتفا می‌کنیم تا اینکه رفقا روی این تفسیر فکر و مطالعه کنند و اگر مطلبی به نظرشان می‌رسد، بتوانیم در بحث و مباحثات بعدی نسبت به کیفیت ایراداتی که وارد شده است و متکلمین وارد می‌کنند صحبت کنیم.

اشکالات وارده بر طریقهٔ فلاسفه در مسئلهٔ خیر و شر

اشکال اولی که بر این مطلب و طریقهٔ فلاسفه وارد می‌شود این است که پس چرا از اول خیر و شر می‌گویید؟! اصلاً این دو صفت را بردارید. وقتی قرار باشد که صحت خیر باشد و مرض هم خیر باشد خب اصلاً هیچ، از اول نه خیری داریم و نه شری! شما اصلاً دیگر چرا خیر را مطرح می‌کنید؟! یعنی اصلاً دیگر مطرح کردن خیر در اینجا چه فایده‌ای دارد؟! چون خیر را در مقابل چیز دیگری مطرح می‌کنند حالا آن چیز متناقض با او باشد یا متضاد با او باشد؛ یعنی وقتی که ما می‌گوییم: این امر خیر است یعنی وجود او **خیرٌ مِنْ عدمه**! وجود او مختار

است. یا فرض کنید که وقتی می‌گوییم: نبود یک شیء خیر است یعنی عدم او مختار است.

نظر مرحوم علامه طهرانی رضوان الله تعالی علیه راجع به معنای خیر

خیر یعنی چه؟ **ما يُخْتَارُ بِهِ**. البته می‌دانید در

مسئله خیر یک بحثی هست که بعضی‌ها مثل مرحوم

آقا - رضوان الله تعالی علیه - قائل هستند به اینکه

خیر أفعال تفضیل نیست و به عکس آنچه که گفته

می‌شود که خیر به معنای بهتر است، می‌گویند: أفعال

تفضیل نیست بلکه خیر در اینجا **ما يُخْتَارُ** است؛

آنچه که اختیار می‌شود. البته هر شخصی اختیار بهتر

را می‌کند و این بهتر در ذهن او خوابیده است. ولی

در اینجا آنچه که به نظر می‌آید این است که ما در

عبارت‌ها می‌بینیم که می‌گویند: **فَهَذَا الشَّيْءُ خَيْرٌ مِنْ**

**هَذَا** و **مِنْ** برای أفعال تفضیل می‌آید و خیلی مشکل

است که بگوییم: **هَذَا يُخْتَارُ مِنْ هَذَا**؛ این اختیار شده

از این است! این خیلی مشکل است یعنی بر نفس،

سلاست ندارد که بگوییم: این مختار از این است

بلکه می‌گویند: این بهتر از این است.

تلمیذ: اگر بهتر در ذهن ما «**يُخْتَارُ**» باشد معنایش این است که آن چیزی که اختیار شده بهتر است.

استاد: شما به همین، بهتر می‌گفتید.

تلمیذ: خیر در ذهن او هست، در ذهن ما «بُخْتار» هست.

استاد: می دانم، آن وقت از نقطه نظر معنای عبارتی

گیر می کنیم یعنی بهتر هست. این مختار است،

مختار یعنی اختیار شده و بهتر. ولی از نقطه نظر

ترجمه ای که می خواهیم بکنیم نمی گوییم: این بهتر

است، اگر بگوییم: این بهتر است باز أفعال تفضیل

می شود یعنی خیر أفعال تفضیل شد. مرحوم آقا -

رضوان الله تعالی علیه - می خواستند «تر» این بهتر

بودن را بردارند یعنی همین مختار ...

تلمیذ: این نتیجه ای که می گویند: ... **هذا خیرٌ**، در صفت تفضیل هم داریم که همیشه متعلق آن مِن با محذوفش حذف می شود و می گوییم: **الله اکبر** یعنی در واقع محذوف می گیریم؛ **الله اکبرٌ مِن کلِّ شئیء**.

استاد: بله.

تلمیذ: آنجا هم که می گوییم: **هذا خیرٌ** منافاتی با ... ندارد که به شما بگوییم: صفت مشابه باشد و **هذا خیرٌ** ....

استاد: نه، مثلاً می توانیم بگوییم: **هذا خیرٌ** و

نظری به غیر از او نداشته باشیم. ممکن است که غیر

از آن هم خیر باشد اما حالا این را خیر می گوییم. مثلاً

فرض کنید می خواهید قلمی را برای نوشتن انتخاب

کنید، چندتا قلم در اینجا هست؛ مداد و خودکار و

خودنویس هست و شما فقط می خواهید یک عدد را

بردارید و بنویسید و اصلاً کاری به خودنویس

ندارید، منظور نوشتن است چه با خودکار باشد، چه

با مداد باشد، چه با خودنویس باشد و چه با جوهر

مرکب باشد. یکی می گوید: این خوب است؟ دیگر نمی خواهید دنبال آن بروید و این نیست که از بقیه بهتر است بلکه منظور مرا حاصل می کند.

اما مطلب دیگر این است که ما «**أَخِيرَ**» هم دیدیم یعنی در عبارات عربی «**أَخِيرَ**» آمده است،<sup>۱</sup> این را می شود چه کار کرد؟! خب این را که دیگر نمی توانیم ... مثلاً آمده است: **سَلَمَانُ أَخِيرٌ**<sup>۲</sup> متنها از باب تلخیص، همزه را حذف می کنند و خیلی اتفاق می افتد. در مورد شر هم هست که **أَشَرٌ** داریم ولی از باب تلخیص در عبارت، همزه را حذف می کنند و می گویند: **شَرٌّ مِنْ هَذَا**. البته در شر که اصلاً بحثی نیست متنها بحث در خیر است که آن هم [این طور

---

۱. تفسیر فرات، ج ۱، ص ۴۴۹:

«عن عائشة قالت: بَيَّنَّا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَالِسٌ إِذْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: مَنْ أَخَيْرُ النَّاسِ بَعْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَشَارَ إِلَى نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ: **مَنْ سَقَطَ هَذَا النَّجْمُ فِي دَارِهِ؟** فَقَالَ الْقَوْمُ: فَمَا بَرَحْنَا حَتَّى سَقَطَ النَّجْمُ فِي دَارِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...»

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۷:

«عن الفضل بن عيسى الهاشمي قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَابْنُ عِيْسَى فَقَالَ لَهُ: أَمِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَلَمَانٌ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: **نَعَمْ**. فَقَالَ: أَيُّ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ فَقَالَ: **مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ**. فَقَالَ لَهُ: إِنِّي لَا أَعْرِفُهُ. فَقَالَ: **فَاعْرِفْهُ يَا عِيْسَى فَإِنَّهُ مِّنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ**، ثُمَّ أَوَّمَا بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: **لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ طِينَتَنَا مِنْ عِلْيَيْنَ وَخَلَقَ طِينَةَ شِيعَتِنَا مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَهُمْ مِنَّا وَخَلَقَ طِينَةَ عَدُوِّنَا مِنْ سَجَّيْنِ وَخَلَقَ طِينَةَ شِيعَتِهِمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَهُمْ مِنْهُمْ وَسَلَمَانٌ خَيْرٌ مِنْ لُقْمَانَ**.»

است]. بنابراین به نظر می‌رسد که خیر باید اُفعل  
تفضیل باشد که همزه آن حذف شده است!  
علی‌کُلّ حال در این بحث صحبت در این است و  
اشکالی که متکلمین بر فلاسفه می‌کنند این است که  
اصلاً دیگر چرا بحث خیر و شر را مطرح می‌کنید؟!  
وقتی قرار باشد که کتک خوردن خیر باشد و کتک  
نخوردن هم خیر باشد پس شر کدام است؟! این دفعه  
که به منزل می‌روید بگویید که امشب بحث فلسفه  
این بود که هم ناز کردن خیر است و هم کتک زدن  
خیر است، یک چک به صورتش بزنید! می‌گویید:  
بایست بیا یک فلسفه‌ای یادت بدهم، دستش را بلند  
می‌کند و می‌رود ملاقه می‌آورد و می‌گوید که این  
دیگر خیلی خیر است، طرف را [حسابی] می‌زند!  
اگر قرار باشد طرفین قضیه خیر باشد پس دیگر شر  
کدام است که دیگر بخواهیم بحث بکنیم؟! یعنی در  
هر دو تعریف این اشکال وارد است و این اشکالی که  
فخر رازی کرده است اشکال مهمی است! بوعلی در  
مباحث مشرقیه که بحث کرده است بحث خیر و شر  
دارد.

اشکالی که متکلمین می‌کنند این است: در اینکه

امور دنیا، امور گوارا و ناگوارایی است شک نداریم و همه همین حرف را می‌زنند، این یک. در اینکه این امور به خدا انتساب پیدا می‌کند، شک نداریم، این دو. ثالثاً ما در ادله نقلیه داریم؛ فرض کنید در آیات قرآن داریم: ﴿وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾<sup>۱</sup> خدا ظلمت را هم خلق می‌کند، خلق به دست اوست. شما که ظلمت را شر می‌دانید، در اینجا دیگر خدا خالق شر است، چطور [انکار] می‌کنید؟! ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴾<sup>۳</sup>، ﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَیْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى﴾<sup>۴</sup> اماته شر است، حالا شما شر نمی‌گویید پس بالأخره اسم اماته را چه می‌گذارید؟! هر شخصی می‌خواهد در این دنیا بماند! شخص پیر شده است و صد سال دارد ولی باز هم می‌خواهد بماند! وقتی می‌شنود یک

---

<sup>۱</sup> . سوره انعام (۶) آیه ۱.

<sup>۲</sup> . سوره نجم (۵۳) آیه ۴۴. افق وحی، ص ۶۹:

«به درستی که خداست که می‌میراند و زنده می‌گرداند.»

<sup>۳</sup> . سوره نجم (۵۳) آیه ۴۳. افق وحی، ص ۶۹:

«به درستی که خداست که می‌خنداند و می‌گریاند.»

<sup>۴</sup> . سوره نجم (۵۳) آیه ۴۵. افق وحی، ص ۶۹:

«به درستی که خداست که دو موجود مذکر و مؤنث را خلق می‌نماید.»

مرضی گرفته است حاضر است تمام پول و سرمایه خود را خرج کند به خاطر اینکه مرض او خوب بشود، حالا صد سال هم از سنّش گذشته است! بنابراین از اماته و موت فرار می کند یعنی حیات و بقاء را می خواهد. این مطلب هست.

ممکن است که یک چیز را مطرح کنیم و او این است که تمام اشیاء در عالم به سمت غایات خودشان در حرکت هستند گرچه این شخصی که الآن صد سال دارد می خواهد دنبال حیات برود ولی شاید حیات برای او مضر باشد! الآن بودن او در این دنیا برای او مضر است و خدای متعال بنا بر حکمت بالغه ای که دارد، آن اشراف بر مصالح کلی - اگر نگوییم که فعل او عین مصلحت است که آن بحث دیگری است - و مصالح فردیه این شخص اقتضاء می کند که دیگر بیش از این در این دنیا نباشد! مثل وقتی که یک مرضی برای شخصی پیدا می شود، چطور دکتر حکم به تزریق اِبره<sup>۱</sup> می کند درحالی که اِبره درد دارد ولی این تزریق اِبره برای او موجب

---

۱. اِبره: سوزن. (محقق)

احیاء است و اگر این ابره را تزریق نکند برای او موت عارض می‌شود گرچه [درد] ظاهری دارد. این اشکالی است که متکلمین نسبت به فلاسفه کرده‌اند و فلاسفه نسبت به این قضیه جواب دادند. البته در جواب، مسائل مختلفی مطرح کرده‌اند.

نظر حکیم سبزواری درخصوص غایت اشیاء

بعضی از فلاسفه مانند حکیم سبزواری برای همه اشیاء قائل به غایت هستند و این غایت را غایت اغلبی می‌داند. غایت اغلبی با غایت کلی منافات دارد یعنی ممکن است ما برای کل موجودات در عالم من حیث المجموع قائل به غایت بشویم اما ممکن است در این بین بعضی از اشیاء و خورده‌ریزها چیزهایی را پیدا کنیم که اینها در نظام احسن فدای آن غایت کلی بشوند و اشکالی بر حکمت بالغه حکیم وارد نمی‌شود. گرچه در اینجا خسارت به یک فرد خورده است ولی از آنجایی که در راستای منفعت و مصلحت کلی انجام گرفته است، این خسارت فرد جبران خواهد شد. این جوابی است که بعضی از فلاسفه مانند مرحوم سبزواری داده‌اند لذا فعلاً این بحث را به همین مقدار مطرح کردیم تا اینکه

إن شاء الله راجع به خصوصیت آن اگر رفقا مجال مطالعه دارند، راجع به این قضیه مطالعه کنند که در بحث بعدی یک مقداری توضیح داده بشود،  
إن شاء الله بعد [بحث می کنیم].

تلمیذ: این بحث خارج را که قبل از جواب فلاسفه مطرح کردید در واقع یک ??? از فلاسفه است؟

استاد: بله، آنها می گویند.

تلمیذ: پس برای خیر و شر دو قضیه هست یعنی بعضی ها قائل هستند که خیر از امور مطلقه است و بعضی ها قائل هستند که خیر از امور نسبیه است.

خیر محض بودن وجود در کلام فلاسفه

استاد: بله. مسئله خیر به این برمی گردد. در بحث

فلسفی صحبت از این است که وجود خیر محض

است و از وجود، شر به وجود نمی آید چون شر

عبارت از یک امر عدمی است و وجود، مضاد و

متناقض با شر است بنابراین وجود مساوق با خیر

است؛ چه وجود، وجود بسیط باشد و چه وجود،

وجود مقید باشد. اختلاف اشکال وجود خدشه ای

در خیریت در وجود وارد نمی کند. این یک جوابی

است که فلاسفه از این نقطه نظر داده اند.

نظر متکلمین در مورد خیر و شر بودن اصل وجود

مسئله و اشکالی که متکلمین در قبال این قضیه

مطرح می کنند این است که می گویند: اگر قرار بر

این باشد که اصل وجود خیر محض باشد بنابراین

چرا این اطلاق خیریت را به کار ببرید؟! اصلاً هیچ چیزی نگویید و بحث خیر و شر را از دائرة اتصاف وجود به اینها بیرون کنید. چطور اینکه در بسیاری از چیزها داریم که اصلاً معنا ندارد یک شیء متصف [به خیر و شر] بشود. فرض کنید که می‌گوییم: روز یکشنبه، آیا روز یکشنبه خیر است یا شر است؟! اصلاً معنا ندارد، روز یکشنبه روز یکشنبه است و یک برهه زمانی است که در اینجا قرار گرفته است. یا فرض کنید مانند اتصافات دیگر و این مسائل منطق جدیدهایی که [مطرح شده] است و چرت‌وپرت‌هایی که گفته‌اند که جمع بین متناقضین را جایز می‌شمارند. روز یکشنبه آبی است یا قرمز است؟ روز یکشنبه آبی نیست و قرمز هم نیست بنابراین رفع مقابل آبی که متناقض آن باشد هم در اینجا ثابت می‌شود بنابراین رفع بین متناقضین در اینجا حاصل شد!

یکشنبه آبی است یا آبی نیست؟! بر فرض اتصاف به تلون، متناقضین به این کیفیت نیستند. روز یکشنبه آبی است؟ نه، غیر آبی است و غیر آبی به رنگ

بر نمی‌گردد که تا شما بگویید که غیر آبی است  
بنابراین باید بگوییم که این غیر آبی، زرد است یا این  
است و یا آن است و وقتی که همه رنگ‌ها را شمردیم  
و نفی کردیم پس معلوم می‌شود که نه آبی است و نه  
غیر آبی است بنابراین رفع بین متناقضین شد و رفع  
بین متناقضین هم جایز است! غیر آبی بودن را به اعم  
می‌زنیم و اصلاً حتی رنگ را کنار می‌زنیم و هم رنگ  
شامل آن می‌شود و هم سایر اتصافات شامل می‌شود  
و هم در اینجا زمان شامل می‌شود. روز یکشنبه زمان  
است، آبی است؟ نه. غیر آبی چیست؟ زمان است.  
خب زمان خودش اتصاف یک امری است و دلیل  
نمی‌شود که در تناقص حتماً مقوله خود همان شیء  
را در مقابل قرار بدهید! وقتی که می‌خواهید او را نفی  
کنید، نفی به‌طور کلی انجام می‌دهید. لذا اصلاً  
به‌طور کلی این اتصاف تحقق پیدا نمی‌کند.

این مسئله را متکلمین در قبال فلاسفه مطرح  
کرده‌اند و اشکال مهمی است! اگر قرار باشد وجود  
خیر محض باشد پس اصلاً دیگر اتصاف وجود به  
خیر و شر معنا ندارد و اصلاً دیگر نه وجود است و  
نه خیر! اصلاً هر چه آن خسرو کند شیرین بود دیگر

معنا ندارد! چون اگر شیرین بودِ درمقابل تلخی است، می‌گوییم: نه، بعضی از آن‌هم تلخ است. اگر شما همه چیز را شیرین [بینید هم دیگر شیرینی معنا ندارد]! یک آمپولی این وسط به شخصی زده شده است و او همه چیز را شیرین ببیند آن‌وقت دیگر شیرینی در آن موقع معنا ندارد و آن موقع دیگر همه چیز شیرین است! وقتی انسان شیرینی را می‌فهمد که ترشی و بی مزه‌گی و تلخی را چشیده باشد! اما فرض کنید که شیئی اصلاً مقابلی نداشت چطور ممکن است که شخص بتواند این را درقبال سایر چیزهای دیگر ادراک کند؟! ماهی در دریا را تصور کنید، ماهی در دریا اصلاً خشکی را نمی‌فهمد و اصلاً نمی‌فهمد که آب برای او مفید است؟! چرا؟ چون از وقتی که از تخمش خارج شده است همیشه در درون آب بوده است. حالا شما بگویید که بر فرض بعضی ماهی‌ها بیرون آب بیایند یا در کنار خشکی بیفتند و احساس کنند، نه‌خیر! آن ماهی‌هایی که از اول ته دریا بودند و از اوّلی که به دنیا آمده‌اند در دریا بودند چطور آب را می‌فهمند؟! اصلاً نمی‌فهمند که آب

چیست! اصلاً نمی‌فهمند که آب مایهٔ حیات است!

اصلاً ادراک نمی‌کنند چون مضاد آن را ندیده‌اند!

تلمیذ: آب را احساس می‌کند.

استاد: اشکال وارد شده درست است. این

[ماهی] احساس می‌کند که این آب موجب حیات

است، از کجا احساس می‌کند؟! چون دهان خود را

باز می‌کند ابتلاع ماء می‌کند و بعد دهان خو را

می‌بندد و می‌بیند دوباره احتیاج به ابتلاع دارد! اگر

دهانش همیشه باز باشد و دائماً این ماء چه بخواهد

و چه نخواهد در دهانش برود، [احساس نمی‌کند که

آب موجب حیات است]! مثل اینکه یک نفر را در

بیمارستان ببرند و ابره به عروقتش وصل کنند و این

مواد غذایی دائماً از این ابره وارد بدن بشود و اصلاً

احساس جوع و ناراحتی نکند، اصلاً می‌فهمد که

احتیاجی به غذا دارد؟! اصلاً نمی‌فهمد. فرض کنید

که از اول این‌طور بوده است. جوع باید علت داشته

باشد و در مقابل شرایطی قرار بگیرد تا بر انسان جوع

حاصل بشود و اگر انسان از اول در یک حالت ثابت

باشد و حالت مخالف نداشته باشد، حالت اول را

نمی‌فهمد! اگر این ماهی دهان خود را همیشه باز نگه

دارد و این آب برود و بیاید، نمی‌فهمد! اما چون دهان خود را می‌بندد می‌بیند یک مدت گذشته است و دارد از بین می‌رود، دوباره دهان خود را باز می‌کند یعنی در همان دریا خلاف آب را احساس می‌کند! بحث اینجاست. اگر احساس نمی‌کرد [فرقی نداشت]. حالا اگر کل عالم وجود به این نحو باشد یعنی کل عالم وجود مستند به او باشد و این خیر باشد بنابراین دیگر معنا ندارد که خیر و شر را [مطرح کنید]! یعنی از نقطه نظر انتساب به پروردگار می‌توانیم بگوییم: **كُلُّ مَا فِي عَالَمِ الْكَوْنِ يَنْتَسِبُ إِلَيْهِ**. دیگر نمی‌توانیم بگوییم: **كُلُّ مَا فِي عَالَمِ الْكَوْنِ خَيْرٌ**.

تلمیذ: تصویراً می‌گوییم.

استاد: از کجا می‌گویید؟! خلاف این تصور می‌شود. خیر را به چه معنا می‌گیرید؟! خیر یک وصف وجدانی است، همین‌طوری که نمی‌توانیم شعار بدهیم.

تلمیذ: هرچه که معنا می‌کنیم و هرچه که احساس می‌کنیم، می‌توانیم عدم آن را تصور کنیم یا نه؟!

استاد: بله، خلافت را می‌توانیم.

تلمیذ: پس خیر معلوم است.

استاد: می‌توانند، اشکال ندارد. بنابراین باید شر

را هم به او نسبت بدهیم! حالا یک مثال بزنیم؛ شما می‌گویید: هر چه که در عالم وجود پیدا می‌شود خیر است. چرا؟ چون عدم شر است. حالا من عکس می‌کنم؛ هر چیزی که در عالم وجود پیدا می‌شود شر است. چه کسی گفته است خیر است؟! خلقت انسان شر است! خلقت نبات شر است! اماته شر است! احياء شر است! اصلاً از خدا فقط شر سر می‌زند! چرا؟ چون مقابلی ندارد. شما می‌خواهید همه چیز را به او نسبت بدهید در حالی که حوادث دارای اوصاف مختلف است. مثلاً طرف کتک می‌خورد همین‌طوری بگوییم که خوب شد! بگذار یک چک دیگر هم بزنم، خیر محض است! می‌گوید: یک لگد هم بزن، خیر محض است و خیلی عالی است! بعد هم مسئله‌های دیگر! خب اینکه دیگر نشد. وقتی که بحث از خیر و شر می‌شود، بحث از ناحیه فاعلیت بیرون می‌آید و در جهات اعتباری می‌رود و جهات اعتباری هم که دیگر مربوط به انسان است.

تلمیذ: مربوط به علم و جهل شخص نیست، نسبت به شری که اختیار می‌کند مثلاً اگر عالم باشد، حالتی برای او پیش آمده است و این خیر اوست. اینکه اصلاً شر تصور نمی‌کند بالآخره می‌فهمد یک وجود دیگری پیدا کرده است.

استاد: دیگر بحث در غایات می‌رود که آیا این

عملی که در اینجا انجام گرفته است از نقطه نظر سیر

غایی خودش، این عمل صحیح است یا نه؟ بعد باید  
صحبت کنیم.

اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد